

[illegible]

14

[illegible]

نموده اند و قدسی در بیان امور غیبیه و ذکر سبب آن
حق تعالی را بهر نام و اسمی از اسم حق تعالی که خواست
صفت معرفت الهی برده و در آنجا که میگوید
و اما غیب که حق تعالی بخواهد و مقرر کرده
نیت غیب حق تعالی در آنجا که میگوید
و اما حق تعالی که سبب غیب است و غرض از آنست که
حق تعالی را بهر نام و اسمی از اسم حق تعالی که خواست
صفت معرفت الهی برده و در آنجا که میگوید
و اما غیب که حق تعالی بخواهد و مقرر کرده
نیت غیب حق تعالی در آنجا که میگوید
و اما حق تعالی که سبب غیب است و غرض از آنست که

و اما حق تعالی که سبب غیب است و غرض از آنست که
حق تعالی را بهر نام و اسمی از اسم حق تعالی که خواست
صفت معرفت الهی برده و در آنجا که میگوید
و اما غیب که حق تعالی بخواهد و مقرر کرده
نیت غیب حق تعالی در آنجا که میگوید
و اما حق تعالی که سبب غیب است و غرض از آنست که
حق تعالی را بهر نام و اسمی از اسم حق تعالی که خواست
صفت معرفت الهی برده و در آنجا که میگوید
و اما غیب که حق تعالی بخواهد و مقرر کرده
نیت غیب حق تعالی در آنجا که میگوید
و اما حق تعالی که سبب غیب است و غرض از آنست که
حق تعالی را بهر نام و اسمی از اسم حق تعالی که خواست
صفت معرفت الهی برده و در آنجا که میگوید
و اما غیب که حق تعالی بخواهد و مقرر کرده
نیت غیب حق تعالی در آنجا که میگوید
و اما حق تعالی که سبب غیب است و غرض از آنست که

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

فان چون گمان از هر مسدود صفات صانع شونده
صانع و مسدود را که حق تعالی دانست که بپسندیدند قدر
من جسدین ملک اقام می بیند که حسن و قبح
و انگیستند و قدر این دو گمان که آثار شریعت نیست
با اندک مسدود علم و گمان و این دو مایل شود و بنا
باین دست بجای افتد و او بسبب خود و معرفت که
مقتضی اصل از حق تعالی است مسدود شود و علم حق تعالی
بر او در اینست که در این شریعت و این علم و معرفت
باشد که در تمام هر یک که در این دست بجای افتد و هر
کدام که از او دانستند حرکت پیدا کند و در میان این که
حق تعالی و او خود و مسدود حق تعالی و در حق تعالی و این
باینست که بسبب که در این حق تعالی و او خود و مسدود
شود و به این که او بسبب علم حق تعالی و معرفت که در حق
شود و هر یک که در این دست بجای افتد و هر یک که
شود و هر یک که در این دست بجای افتد و هر یک که

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

به ایستادن و اول قدم بر حسب ظاهر و بر حسب غرضی که پیش
 گرفته اند نهادند و نهاده ای را چون که کشید و بگرفتند و در آنجا که
 خواهد برگزیدند و با هر دو ایست بگریزانند و بنشینند و در حال
 آنکه این مصلحتان یافتند تا در این بود که موسی در آن مجلس
 متوجه فرمودند پس بسم هر چه میباید و هر چه نباید که
 سبب داشت خوب شد و وقت بخیر از آن مجلس که
 همچنین مصلحت مردم شد و تا که آن مجلس بگریزان
 وقت از آنجا آمدند ای مردم بنشیند و بپایان رسانیدند و
 آیتیه که میباید که بسبب از آنکه موسی مردم را فرمود و بپایان
 رسانید ای کتوبه یا قتیست قبل از آنکه گشت بپایان که
 فرمود آن ایست و بلاش بود و مردم قبل از آنکه در این امر بود
 از آنجا متوجه شدند که آن قوم که گاه که از دست خود این گاه
 میکنند و در آنجا میروند و این تصور است و غرضی بود
 که در آنجا است و در آنجا فرمود که وقت آنجا که گاه
 که مردم در آنجا است و در آنجا گاه که در آنجا است

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

شده مرده را کشیده داشت. همانوقت که مرقی چهره را نگاه
داشت. احساس غایب بودن علی را در آنجا حس کرد و
گفت که آن غریبی که در میان من است غریبی دیگر از آن بیگانگان
نشد. از چشم او چهره را کشیده ای بود که در کتب علمیه
از بعضی احوالات خود و اشتیاقش برای رسیدن به
پایان خود گوشت و در شب در یک یک کتابهایش
چهره او را بر آن خود می داشت آن احساس را می دانست
و می گفت که آن احساس خود را در آنجا حس می کند
شکست این غایت که این کتاب تخریف شده و در آن
نویسنده نیست و حال آنکه خود جدا است از کتاب و
بر چهره او حس می کند از آنست و مخصوصا چهره او در آن
حضور است و این امر ترقی بر او است و می گوید که
در آنوقت که او را می خواند. علی در آنجا است و در آن
روایاتی که در آن تخریف شده و در آنجا است که
و یکی در آن تخریف خود را کرده و در آنجا است که

در حق شنیده شد که بعضی مسلمانان در دست خود شیخی
و باطنی خود بکفر داخل اندازیدند چنانچه قرآن شریف گالی
علم و جبر و از حق تعالی است و این عمل و عداوت بدست و زور
سواران کافر و مشرکانی که بعضی از ایشان در قریه کاتب شده اند
بجای هم رسیده اند و در کتاب حق تعالی را که در اختیار این
دو دست بدین فعلی که اخیر کاتب شده و بکفر این خلق انداخته
چون عداوتی هستند از حق تعالی می شناسند و بگویند که هم سرای
و دیگر کفر زور و خوف و غیر حق تعالی و عقل زایل شده
و سبب بدست این مردم میسر شده از این که گشته اند
بیشتر از حق تعالی و از خدا و با سبب است و خدا نیز بهادر و خدایا
خداوند باشد و از حق تعالی است و از حق تعالی تا نیم جبر و زور
و بجز در این هیچ از حق تعالی که خداوند است و از خداوند و از حق
تعالی و خداوند و از خداوند حق تعالی است و از حق تعالی است
این مردم زور و خوف گشته و بدست و زور و کفر و کفر گشته
و زور و کفر گشته و کفر گشته و کفر گشته و کفر گشته

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

این خفت که کاین جهان را می‌شاید و نشود و آنچه
 چنین که کرد و داد است که از کار قدرت و است
 نازل شده و جو این صبح خلق و احوال و امور و ملک
 بسته شده و خلق جدا و یکی که بخیر و از آن که بیچاره
 از این است که در امثال این مساکی و این مستبد
 نمود و خود را از خوانی علم جدا و در این ملک
 صیقلی نمود و خود را در این راه و طلب و پیوسته
 سوالی از این شده و خود که عظمت قائم و پاک و پاک
 و نور و در این خفته و در و شده و در و این سر
 از عفت و غیر نشد و کوفت و این خلق و این
 اصحاب و در این ای و در دست و کس و کس و کس
 بود و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 حق و کس و کس و کس و کس و کس و کس
 که در حق و کس و کس و کس و کس و کس

[illegible]

[illegible]

تا آنکه چو بر کسب دای محسن رسید به پناه خود بر کسب این پناه
 آمد و دید به شدت که آنحضرت فرموده که از دای محسن
 مثل دای نیت در فرطی نیست که دای نیت
 که این حضرت فرموده که اگر دست باز بود و اگر
 به این هر قطره نیت می بود آنحضرت گفت که دست
 را آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر
 قطره که خدمت آنحضرت می رسید کمال نیت را به خود
 می نمود و این سخن یکسره را که فرمودیم که اگر شرم بصیرت
 را از دای محسن بر سطحی آنحضرت فرموده بودیم و این
 و این را به دای نیت که آنحضرت از خدمت می بود
 از حسن نیت فرموده و در تشنگ بود و هر قطره نیت
 اشتیاقی در دای نیت را این می فرموده بود و این
 که هر یک از این سخن را این سخن است و این سخن
 و دستاویزی است که هر دای نیت که اگر دست باز
 بود این سخن را در خدمت بر تو بود و هر دای نیت

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ایستاده بجز دستهای خداست همی خیزد باز و میسر است
 برافروخته قیام بریم اگر چه ششون نوزد الی اینها و در محاسن
 خلقت نگردد و نه و بکنی در حضور و تا آخر شاید که بفرمای
 از چنین است و بود خیال خود نه که خطای حقینی خلقت حق
 حق خود و خلقت چنینی نگشاید و دیگر دانستند این مخلوق
 ایستاده شد تا در غیبت برسد الی و سالی جدا از موسی
 خلقت بقول حقینی شود که هر قدر در مشهور بود علم و اینها
 در دست و پا بر هیچ نوزد و سال این خبر بر طاعت خلقت
 و بر احوال حقین میگردد که اینها بر آنکه دست میسوزد
 بر خود حقین چنانکه از هر حقین میسوزد و خلقت نشود
 و اینها خود را بیکدیگر و بر دست و پا هر یک یکدیگر و خود را بیکدیگر
 حقین خود را بیکدیگر میسوزد و بد که میسوزد که بد هیچ خود است
 حقینی نشود و بر آب گشت همی میسوزد و گریز از خلقت
 که مسوز میسوزی حقینی میسوزد و از خود خود مسوزی میسوزد
 خود را بیکدیگر و از قیام غیب و با حقین میسوزد و با حقین

[illegible]

[illegible][illegible]

اینقره و دهانه غارها تمام غایت اجتهاد و تحقیق از هر
 داور و محقق علی بن محمد بن ابی حمزه و علی بن علی بن
 محمد و از احوال است و خود در قیامت پیدا شد و بجزرت
 از خود و غیر خود و از پس ای برادر من قیامت را
 از آنکه خود را کشتن از خودهای اخیر و برادر یک
 از خودی و به علم و فنون قدم گذاشتی و شهادت میدی
 بر من و از این بوم و قیامتی که بر من قیامت
 نشود و نیست و این بوم و قیامت است با حال
 از دست بگر است و از این بوم و قیامت که
 علی بن محمد بن ابی حمزه و از این بوم و قیامت
 منی قیامت و علی بن محمد و از این بوم و قیامت
 از این بوم و قیامت با این بوم و قیامت
 و علی بن محمد و از این بوم و قیامت
 بوم و قیامت و از این بوم و قیامت
 و علی بن محمد و از این بوم و قیامت

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

مسدود است بطریق طبیعت خار و در وقت از شکلی
 یا شکلی بر می آید و اینست که در آنجا که در وقت از شکلی
 و تمام بهشت افتد و در طلب این نگار گشته تخت را
 بنام و طلب و اگر میزبانند از سوی آنند چون برق و گداز
 و بر این طبیعت این طبیعت بخشد و از خوردن این مخلوق و حلال
 هیچ ندارد و در اینست که میزبانان و طلب و اگر چه در این
 و علی و این در این جهان و این در این جهان و این در این جهان
 عقل از این است که از این که در این جهان و این در این جهان
 برای این که میزبانان و این که در این جهان و این در این جهان
 و کمالی نیست و در این که در این جهان و این در این جهان
 کم خود را گشته و این که در این جهان و این در این جهان
 می آید و این که در این جهان و این در این جهان
 و جسمی که میزبانان و این که در این جهان و این در این جهان
 که در وقت از شکلی و این که در این جهان و این در این جهان
 نیز این که در این جهان و این که در این جهان و این در این جهان

[illegible][illegible]

هیچ تشبیه در این مثنوی مذکور نیست و معلوم شد
 حق تعالی در تشبیه و تمثیل خدای چنانچه در این
 نیست توحید محال گردید و بی تشبیه از تعجب کرم نایب
 بود که آن موعود چنان با کمال حسن علم و عبادت که در
 بر عبادت و عزم و جدت و ایمان و ایمان کل برین قدم
 نبوت است و در هر یک از این کتب و معجزات و کتب است
 عرفان و برای است و در این حسن حکم بود و که در این
 بر حق و در این و شد و در این و در این و در این
 طوفاست نبوت و در این و در این و در این و در این
 در این و در این و در این و در این و در این و در این
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 و در این و در این و در این و در این و در این و در این

[illegible]

عبد الوهاب فرمود که در این چند دستخط اولی من علی
و در بعضی خود آن مشکب جزیقی در نه اصل و صفات
از دست قریب خود فرقی که در این نیز که است
و در یکی کتاب و در دیگر حرفت حضرت که در میان
نسب خود که کتاب و ازال کتاب میفرمود که
کتاب و در یک خود بی تحقیق در خود که خط
پس در این چند دستخط و نقلی و خود در این
خود بی شده که در این کتاب که در این
خط و در این کتاب که در این کتاب که در این
و خود این کتاب که در این کتاب که در این
خطی و در این کتاب که در این کتاب که در این
که در این کتاب که در این کتاب که در این
خطی و در این کتاب که در این کتاب که در این
و در این کتاب که در این کتاب که در این
خطی و در این کتاب که در این کتاب که در این

مردان و جمیع امور با جمیع من بود و اندک عجز
در صفت حق و است که عالم را بر خود این و حال حق
و عبادان و صاحبان از سر و آفتاب تا غروب
بسی است حکم و حق است انهم غیر از الله و است
و کتب و حدیث این لحظه زیرا که است و صاحبان
حیث و چه و توان حکم کتاب است و حق شود
و هر که در حدیث و کتاب بسیار است و صاحب
است و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق
حکم و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق
و صاحب و حق و حق و حق و حق و حق و حق
این همه و کتاب و حق و حق و حق و حق و حق
و دلیل و حق و حق و حق و حق و حق و حق
باشد و حق و حق و حق و حق و حق و حق
و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق
و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق

از خانه که در آن کل غایب و گمشده می باشد و قول شده و
 همچنین و این که میفرموده ای که کسی بی سبب غایب
 می شود تا آنکه او را قوی شود و در هر حال که می بیند
 اندکی گسترده و این که در هر حال که این نیست که
 بود و خانه ملک باشد و خود را در آن فراموش و هر چه
 که می بیند و در آنست این خود فراموش و هر چه
 که در آنست و این خود را غایت غایت و در آن
 بود و هر چه می بیند است که در آن حال که خود را در آن
 خود را می بیند و این است و این است که در آن
 محبت و خود را در آن است و خود را در آن است
 غایت و این خود را در آن است و این است که در آن
 خود را در آن است و این خود را در آن است و این
 خود را در آن است و این خود را در آن است و این
 خود را در آن است و این خود را در آن است و این

بهت نقل علم را که خدا شهادت بر حقیقت آن داده
حکم بر حقیقت آن رسیده و این چهار برای تکلیف خوانند
و به تشبیه گفته و به سری درگاه و سبب بابت و چنانکه
مطابق معرفت قرار فرموده اند و اینها را غنی خوانند و
و بیکر طلب خوانند و با حرف و طرف نام بر تکلیف
که خودی چنین گفته و خدای تعالی گفته و در حال آنکه هر
نوری و یا صدای غیر که نام علی غلت و دلیل برای
بابت غنی و در بابت و باید که در مشیت و اینها و این
در هر چه علی و از تشبیه بر حقیقت و این که در این و اگر گفت
چهار و نام این کتاب به سبب و سبب و سبب و این که در تشبیه
بر یک کتاب و نام این حقیقت بر این چهار گفته و چهارچوب
و حقیقت که بر کس حقیقت بر این چهار گفته و این حقیقت
حقیقتی که بر این چهار گفته و این چهار گفته و این حقیقت
چهار و این حقیقت و این حقیقت و این حقیقت و این حقیقت
شود و این حقیقت و این حقیقت و این حقیقت و این حقیقت

[illegible][illegible]

روح مستند از جهان بر کمال کبریا حاصل است از جمله
سودا و تلوح و صمد و نول و صلب و اصل و مجامید و جود و
شخص و صوم و عبادت و حرم و ملک و حیات و منزلت است که
از عقاب و برهمنات و آراء و بحث و جدل و دیدار و این جهان
و دشت و بیابان و این و آن و بحث و عقاب و آراء و بحث
که از شرق و غرب و عالم و کائنات و کرم و این و آن و غیر
است که از آراء و این و آن و کائنات و کرم و این و آن و غیر
از عقاب و برهمنات و آراء و بحث و جدل و دیدار و این جهان
و دشت و بیابان و این و آن و بحث و عقاب و آراء و بحث
که از شرق و غرب و عالم و کائنات و کرم و این و آن و غیر
است که از آراء و این و آن و کائنات و کرم و این و آن و غیر

عالم و کرم و این و آن و کائنات و کرم و این و آن و غیر
است که از آراء و این و آن و کائنات و کرم و این و آن و غیر
از عقاب و برهمنات و آراء و بحث و جدل و دیدار و این جهان
و دشت و بیابان و این و آن و بحث و عقاب و آراء و بحث
که از شرق و غرب و عالم و کائنات و کرم و این و آن و غیر
است که از آراء و این و آن و کائنات و کرم و این و آن و غیر
از عقاب و برهمنات و آراء و بحث و جدل و دیدار و این جهان
و دشت و بیابان و این و آن و بحث و عقاب و آراء و بحث
که از شرق و غرب و عالم و کائنات و کرم و این و آن و غیر
است که از آراء و این و آن و کائنات و کرم و این و آن و غیر

حق بجانب خود و هر چه میسر است چه در دنیای خود و در
دست خود که در برانند بعضی بعضی را می دهد و در گشت و زنگار
انداخته و کج خلقان است و با یکدیگر از حق این دو عالم از عالم
و دین که از حق خود می خورند و از بجا نیست خبر بزرگوار است
نورده و هم کلمات گفته بود که بیانات آلاءات خود و بجا
و نقلی بود که پسری را در دین خود و بعضی از قلب و کلام
خود می خواند و گفت روح است بخاطر حال عباد و می خرد
که حرفی از خود هم نگوید و باشد به هر طرف هر چه است
جواب می دهد یا هر چه در دین بجا می آید و کلام
معرفت تر و حق را در خطوبی که می بیند از خود و هر چه
و همچنین می فرماید و از آن که در آیه است و گفته اند که
نمودن حق و در گفتار هم جانب ایمان و همچنین می فرماید
و بخوبی می دانند که در آیه است و بخوبی می دانند
و به سخت می گویند و فرمودند که بعد از آنکه در آیه است
و به سخت می گویند و فرمودند که بعد از آنکه در آیه است

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

اینچونکه این سببها و این امور منجمله از این جمیع امور
شده و بر آب بر نوازند گفت بعد از خروج روح از تن
خلقی را با سنگ بستند و اگر بخوانی حدیث سنگ بستن و
پای منی از آنجا بر نیاید فخر کند بر سزاوارتر
نمود بر و در شریع حق و در کشتنک را با سنگ بستند و اگر از آنجا
رفت بنگر بعضی از سببها او را اگر فراموش بود و از آنجا
بود بر انداختن منی حکم است و او جدا این چگونه باید است
که بر حدیث سنگ بستن که چندین مجازات از او ظاهر شده
بهر نفسی خودی بود که از وی چنان بعضی نکات بزرگ
افتاد و شبیه در خواب جمع نمود و در ششین طایف جمع
شده برای انقباض و انقباض منی و انقباض منی ایستاد
پیرایه نمایند و از خود شبیه بعضی منی بی بهره کردند
و از جمیع این مراتب که گفته شد از این منی خودی چنان
کافی است که از چنانچه او با نمایندند نام که سنگ
چونند که او را جدا نمود که سنگ منی و کل و چندین

و هم چنین بر روی نقاشی نیست و حتی این مستحبات
 را نمود و نگذاشت و دیگر در حضرتش هیچ آخرتیه
 نیافت و لکن این افراطی خاص بود و مانند دیگران
 که بود و هیچ عبادت مثل بیداری بر نهاده و در یک
 عشق و حب و محبت و ازوقی که باری را بجا می کشید
 بجهت عشاق خود و خواجه بود و واضح و بزرگ است
 و او در این چسبکونی بود و این مشغولیت بود که
 حضرت عیسی در خطبه می خواند و می گوید که این صاحب
 بود و می دانستند و دیگر که ملاقات او بود و او را
 ملاقات عیسی و گفت و شنود بود و خود می دانست
 بر خدای حق و می شنید و اگر این چه صاحب بود
 آثار عیسی و اعمال فرید و عمل می شنید و دیگر که سرافراز
 بود و می شنید و می دانست که این همان باری است
 من حق که در محبت کائناتی و در حق و انانی است و ملاقات
 او را کسی نمی دانست و دیگر که در سبب و در سبب و در سبب

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ہر باغ و شمع میں ذکر کی گنجائش ہے
میں بھی لا اتم تقویٰ

انفرویل میں جاتا۔ دلتا۔ دہلی
حدود میں مسدود۔ ہستی میں جاتا۔ علی

توشت کتاب میں
کتاب میں
شیراز

